

مروری بر آموزه «خلیفة الله» در اسلام^۱

مسعود شاورانی^۲

دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب و عضو هیأت علمی دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران،
ایران

چکیده

تلقی انسان به عنوان «خلیفة الله فی الأرض» امروزه به عنوان آموزه مسلمی پذیرفته شده است؛ اما در قرآن کریم چنین اصطلاحی ذکر نشده و واژه «خلیفة» دو بار در قرآن ذکر شده است. معنای اصلی واژه «خلیفة» جانشینی و جایگزینی فرد حاضر به جای شخص غائب است و به نظر می‌رسد که مقصود قرآن از به کار بردن این واژه و مشتقات آن همین معنا بوده است؛ و «خلیفة الله» دارای معنای متناقضی است؛ زیرا خدای حاضر و حاکم بر جهان که در قرآن کریم توصیف گردیده است، غائب نمی‌باشد که جانشین داشته باشد. از سوی دیگر بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که این اصطلاح در زمان پیامبر اسلام و اصحاب ایشان مقبولیت نداشته است و از کاربرد آن پرهیز می‌کرده‌اند، ولی به تدریج شاید به دلایل سیاسی توسط خلفای اموی و عباسی در ادبیات سیاسی آن روزگار کاربرد و رسمیت یافت و از حوزه سیاسی به حوزه‌های تفسیری، عرفانی، فلسفی و کلامی وارد گردید و انسان به عنوان خلیفه خداوند در زمین قلمداد گردید. این مقاله در پی بررسی و نقد معنای واژه «خلیفة» می‌باشد.

کلیدواژه‌ها

خلیفة الله، بنی‌امیه، بنی‌عباس، عرفان، تصوف.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۸

۲. پست الکترونیک: shavarani@mazaheb.ac.ir

مقدمه

یکی از واژه‌های مهم در حوزه انسان‌شناسی در اسلام، واژه «خلیفه» است. در قرآن کریم این واژه و صورت جمع آن، خلفاء و خلائف چند بار ذکر گردیده است. در متون تفسیری، کلامی و عرفانی انسان به عنوان خلیفه الله فی الارض خوانده می‌شود که نتیجه این تعریف، قائل شدن حق سلطه، سیطره و برتری برای انسان بر جهان هستی است؛ حال آن که این عبارت در قرآن کریم ذکر نگردیده است. با توجه به اهمیت تأویل انجام شده در طول سده‌های گذشته، و معنای ذکر شده برای این واژه در الهیات اسلامی ضروری به نظر می‌رسد که این واژه مورد کند و کاو قرار گیرد.

معنای لغوی

ریشه واژه «خلیفه»، «خلف» می‌باشد که در موارد متعددی در قرآن به کار رفته است، خَلَفَ یعنی قائم مقام^۱ و بدل و عوض^۲ خَلَفَ مخالف سَلَف و به معنای آن چه در آینده می‌آید^۳ و خَلَفَ یعنی قرن بعد قرن^۴ است. شخصی خلف دیگری می‌شود زمانی که جانشین او شود،^۵ وقتی والدی فوت می‌کند و فرزندش جایگزین او می‌شود، خلیفه و قائم مقام او می‌شود.^۶ در قرآن موارد متعددی از استعمال «خلف» وجود دارد: وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ؛^۷ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ^۸ یعنی ملائکه جایگزین شما می‌شوند،^۹

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، محقق صفوان عدنان الداودی، دمشق، بیروت، دارالعلم، دارالشامیه، ۱۴۱۶ق، ص ۲۹۴.
۲. شرتونی، سعید، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، مکتبه لبنان، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۲۹۶.
۳. راغب اصفهانی، حسین، ص ۲۹۳.
۴. جوهری، اسماعیل، الصحاح، محقق خلیل مامون شیخا، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۹ق، ص ۳۱۲.
۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعنه، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۴۲.
۶. فراهیدی، خلیل، العین، دارومکتبه الهلال، ج ۴، ص ۲۶۶.
۷. سبأ/۳۹.
۸. زخرف/۶۰.
۹. طریحی، فخرالدین، ج ۱، ص ۵۴۱.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ؛^۱ وَلِيخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً.^۲ موارد دیگری نیز از کاربرد «خلف» به معنای آینده وجود دارد: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ^۳ فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً^۴ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا.^۵ موسی وقتی به میقات رفت در غیاب خود هارون را جانشین خود نمود: وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي^۶ ایشان در بازگشت می گوید چه بد جانشینی مرا انجام دادید: وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي؛^۷ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً^۸ یعنی جایگزینی بر دیگری^۹ و یعنی این عوض آن شود.^{۱۰} واژه خلیفه در قرآن کریم دوبار به کار رفته است: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛^{۱۱} يَا دَاوُودُ إِنَّا جَاعِلُكَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^{۱۲} خلیفه و خلیف اسم فاعل از خَلَفَ هستند؛^{۱۳} و جایز است که به معنای اسم مفعول باشد.^{۱۴} خلیفه به معنای کسی است که جایگزین و جانشین و بدل غیر از خودش (دیگری) و فرد رفته و گذشته می شود و نائب

۱. أعراف/۱۶۹.

۲. نساء/۹.

۳. بقره/۲۵۵.

۴. یونس/۹۲.

۵. بقره/۶۶.

۶. أعراف/۱۴۲.

۷. أعراف/۱۵۰.

۸. فرقان/۶۲.

۹. راغب اصفهانی، حسین، ص ۲۹۴.

۱۰. شرتونی، سعید، ص ۲۹۶.

۱۱. بقره/۳۰.

۱۲. ص/۲۶.

۱۳. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۴، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق، ص ۱۸۷.

۱۴. نحاس، احمد، اعراب القرآن، ج ۱، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون و دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق،

ص ۴۲.

و قائم مقامش می‌شود^۱ معنای دیگر آن سلطان اعظم است،^۲ یا کسی که مدبر امور در قبال غیر خودش باشد.^۳ خلائف و خلفاء جمع خلیفه هستند^۴ و خلائف علاوه بر معنای جانشینان به معنای سگان هم است؛^۵ خلفاء سه بار در قرآن ذکر گردیده است، و خلائف چهار بار ذکر شده است. در آیاتی که واژه‌های «خَلَائِف» و «خُلَفَاء» ذکر شده‌اند با واژه «وَارِثِينَ» شباهت معنایی دارند، مانند آیه: وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.^۶ خلف در باب «استفعال» شش بار در قرآن ذکر گردیده است. «استخلف» یعنی او را خلیفه قرار داد.^۷ واژه خلافة مصدر خَلَفَ، است^۸ و در قرآن ذکر نشده است.

دیدگاه مفسرین در باب واژه «خلیفه»

مفسرین نیز معنای اصلی و غالب «خلیفه» را «جایگزین، جانشین و بدل به جای دیگری» ذکر کرده‌اند؛ هم‌چنین معنای «ساکن» و نیز معنای «سلطان» با توجه به آیه ۲۶ سوره ص را ذکر کرده‌اند. همان‌طور که گفته شد معنای غالب خلیفه در قرآن «جانشین، جایگزین، قائم مقام، نایب» است. این معنا به ویژه با «أذهب» در: إِنَّ يَسَاءَ يُدْهِبُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ^۹ و «أورث» در: وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا^۱ و «استبدل» در: وَاللَّهُ

۱. فراهیدی، خلیل، ج ۴، ص ۲۶۷؛ ابن منظور، محمد، ج ۴، صص ۱۸۷ و ۱۸۳؛ زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۳، محقق ابراهیم التریزی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۶۴؛ طریحی، فخرالدین، ج ۱، ص ۵۴۴؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، بیروت، لندن، قاهرة، دارالکتب العلمیة، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۲۱.

۲. جوهری، اسماعیل، ص ۳۱۳؛ ابن منظور، محمد، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳. طریحی، فخرالدین، ج ۱، ص ۵۴۱.

۴. اخفش، سعید بن مسعود، معانی القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق، ص ۱۹۶.

۵. طریحی، فخرالدین، ج ۱، ص ۵۴۱.

۶. قصص/۵.

۷. جوهری، اسماعیل، ص ۳۱۴؛ ابن منظور، محمد، ج ۴، ص ۱۸۲.

۸. راغب اصفهانی، حسین، ص ۲۹۴.

۹. نساء/۱۳۳.

الْغِنَىٰ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ^۲ مرتبط است. معنای دوم که نادرتر است در آیه ۳۰ سوره بقره «ساکن و مقیم» در زمین است که با آیه: وَلَنْسُكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ^۳ و با فعل سَكَنَ که به معنای جایگزین شدن است ارتباط معنایی دارد؛ اما معنای سوم «سلطان» است، که برخی لوازم فقهی و سیاسی دارد؛ یعنی خلیفه کسی است که «اعمال سلطه می‌کند».^۴

در تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره غالب مفسران بیان می‌کنند که «جن» در زمین قبل از آدم و ذریه اش ساکن بودند، آیاتی در قرآن نیز به تقدم خلقت جن بر انسان اشاره می‌نماید: وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ^۵؛ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۶. در ادامه مفسران بیان می‌کنند که آن‌ها مرتکب فساد و خونریزی شدند و آدم خلیفه و جانشین آن‌ها شد؛^۷ برخی آدم را جانشین ابلیس در زمین ذکر کرده‌اند؛^۱ و قول دیگری گفته شده است،

۱. أحزاب/۲۷.

۲. محمد/۳۸.

۳. ابراهیم/۱۴.

۴. Kadi, Wadad, "Caliph", *Encyclopaedia of the Quran*, General Editer, Jane Dammen McAuliffe, Brill, Leiden, 2001, vol.1, p.277.

۵. حجر/۲۷.

۶. ذاریات/۵۶.

۷. طبری، محمد، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، ج ۱، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق، صص ۱۵۷ و ۱۶۰؛ ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، محقق محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۳۶؛ طبرسی، فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، محقق محمد جواد بلاغی، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ص ۱۷۶؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، محقق احمد قصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱، صص ۱۳۱ و ۱۳۴؛ ابن عطیة آندلسی، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، ج ۱، محقق عبدالسلام عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱۷؛ ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، محقق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۶۹؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر، ج ۱، محقق عبدالله محمود شحاته، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۲۳ق، ص ۹۶؛ میدی، احمد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۱، محقق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش، ص ۱۳۳؛ قرطبی، محمد، النجام لأحكام القرآن، ج ۱، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش، ص ۲۷۴؛ فخر رازی، محمد، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۸۹؛ سیوطی، جلال‌الدین، تفسیر الجلالین، محقق عبدالرحمن ابن ابوبکر

خداوند آدم را جانشین نام نهاد زیرا آدم و ذریه او را جایگزینان ملائکه قرار داد؛ زیرا ملائکه ساکنان زمین بودند؛^۲ یا جایگزین گروه سابق دیگر غیر از ملائکه در زمین شد؛^۳ یا غیر ایشان^۴ مانند، ساکنان قبلی زمین، که در آن ایام منقرض شده بودند؛ از دورانی قبل از

سیوطی، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق، ص ۹؛ آملی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج ۲، ص ۴۱؛ شوکانی، محمد، فتح القدير، ج ۱، دمشق، بیروت، دارالین کثیر، دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق، ص ۷۵؛ هواری، هود، تفسیر کتاب الله العزیز، الجزائر، دارالبصائر، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۹۶؛ سمرقندی، نصر، بحر العلوم، ج ۱، محقق ابوسعید عمر بن غلامحسن عمروی، بیروت، دارالفکر، ص ۴۰؛ مظهری، محمد، التفسیر، ج ۱، محقق غلام نبی تونسسی، پاکستان، مکتبه رشدیة، ۱۴۱۲ق، ص ۴۹؛ حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، ج ۱، صص ۹۳ و ۹۴؛ زحیلی، وهبة، التفسیر المنیر فی العقیبة و الشریعة و المنهج، بیروت، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ثعالبی، عبدالرحمن، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، محقق محمد علی معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ابوحیان، محمد، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱، محقق صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق، صص ۲۲۷ و ۲۲۹؛ نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، محقق زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق، ص ۲۱۶؛ ارمی علوی، محمد امین بن عبدالله، تفسیر حقائق الروح و الريحان فی روایة علوم القرآن، بیروت، دارطوق النجاة، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۲۹۱؛ آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱، محقق علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق، ص ۲۲۲؛ بغوی، حسین، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، محقق عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۰۲؛ غزنوی، محمود، باهر البرهان فی معانی مشکلات القرآن، تحقیق سعادت بن صالح بن سعید باقی، جامعه أم القرى، مکه، ۱۴۱۹ق، ص ۵۸.

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۵۷ و ۱۶۰؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۱۲۶ و ۱۳۶؛ مبدی، کشف الأسرار، ج ۱، ص ۱۳۳؛ مظهری، محمد ثناء الله، ج ۱، ص ۴۹؛ هواری، هود، ج ۱، ص ۹۶؛ سمرقندی، نصر بن محمد، ج ۱، ص ۴۰؛ حقی بروسوی، اسماعیل، ج ۱، ص ۹۳؛ ارمی علوی، محمد امین، ج ۱، ص ۲۹۱؛ آلوسی، محمود، ج ۱، ص ۲۲۲؛ شوکانی محمد، ج ۱، ص ۷۵.

۲. ابن عربی، محی الدین، رحمة من الرحمن فی التفسیر و اشارات القرآن، ج ۱، محقق محمود غراب، دمشق، المطبعة النصر، ۱۴۱۰ق، ص ۹۶؛ طبرسی، فضل، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ابوحیان، محمد، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۱۲۶؛ آلوسی، محمود، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۲؛ غزنوی، محمود، ص ۵۷؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۱۶۴؛ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴؛ نحاس، احمد، ج ۱، ص ۴۲.

۳. نحاس، احمد، ج ۱، ص ۴۲؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۴.

دوران بنی آدم در زمین،^۱ و با توجه به یافت فسیل‌های بیش از پانصد هزار سال، احتمال می‌رود که انسان‌هایی قبل از خلقت آدم ابو البشر در زمین زندگی کرده و منقرض شده‌اند.^۲ اما بسیاری مفسرین آدم را خلیفه خداوند در روی زمین دانستند و گفتند وی «خلیفة الله فی الأرض» است، یعنی یکی از عبارات «مِنَ اللّٰهِ»، «عَنِ اللّٰهِ»، «مَنِّی» یا «عَنِّی» یا «اللّٰهِ»، را بعد از «خلیفة» در تقدیر گرفتند.

هم‌چنین در تفسیر آیه ۲۶ سوره ص، ذکر می‌کنند که داود خلیفه و جایگزین رسولان و انبیاء سابق گردید^۳ و در ادامه داود را «خلیفة الله فی الأرض» دانسته‌اند.^۴ اما بعدها علاوه بر آدم و داود، انبیاء و پیامبران دیگر نیز خلیفة الله محسوب شدند؛^۵ و هم‌چنین برخی منظور از آن را اولوالامر؛^۶ یا مؤمنین؛^۷ یا آمران به معروف و ناهیان از منکر؛^۸ یا اولیاء و اهل

۱. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق، صص ۱۱۶ و ۱۱۹.
۲. همان، ج ۴، صص ۱۳۹-۱۴۲.
۳. میبدی، احمد، ج ۸، ص ۳۳۸؛ فخر رازی، محمد، ج ۲۶، ص ۳۸۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۳۷؛ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۵۵۶؛ نسفی، عبدالله، ج ۴، ص ۶۰؛ ابوحیان، محمد، ج ۹، ص ۱۵۲؛ شوکانی، محمد، ج ۴، ص ۴۹۳؛ زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۸۹.
۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۳۷؛ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۵۵۶؛ میبدی، احمد، ج ۸، ص ۳۳۸.
۵. ابن عطیه آندلسی، عبدالحق، ج ۴، ص ۵۰۲؛ مظهری، محمد، ج ۱، ص ۴۹؛ آلوسی، محمود، ج ۱، ص ۲۲۲؛ میبدی، احمد، ج ۸، ص ۳۳۹؛ ابوحیان، محمد، ج ۱، ص ۲۲۷؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مدرسی، محمد تقی، من هدی القرآن، ج ۱، تهران، دارمحبی‌الحسین، ۱۴۱۹ق، ص ۴۰۷؛ ابن عربی، رحمة من الرحمن فی التفسیر و اشارات القرآن، ج ۳، ص ۳۷۹؛ نسفی، عبدالله، مدارک التنزیل و حقائق التأویل، ج ۱، بیروت، دارنفاث، ۱۴۱۶ق، ص ۷۹.
۶. غزنوی، محمود، ص ۵۸.
۷. ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، تحقیق عبدالرزاق المهدي، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق، ص ۱۴۶؛ خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۱۲، بیروت، دارالفکر العربی، ص ۱۲۰۰.
۸. فخررازی، محمد، ج ۲، ص ۴۰۹؛ ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، تحقیق ابو محمد بن عاشور، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲۲؛ میبدی، احمد، ج ۲، ص ۲۳۴؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۷؛ ابن عربی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۱۶؛ حقی بروسوی، اسماعیل، ج ۲، ص ۷۴؛ آلوسی، محمود، ج ۲، ص ۲۳۹؛ ابوزهره، محمد، زهرة التفاسیر، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۳۴۶.

معرفت و ارباب سلوک^۱ و انسان کامل دانستند.^۲ ولی در ادامه «خلیفه الله فی الارض» عمومیت پیدا می‌کند و گفته می‌شود که عباد، انسان‌ها، نوع بشر و روح آنان خلیفه الله در زمین محسوب هستند.^۳

در نگاه کلی می‌توان گفت، مفسران مسلمان متقدم که جهت‌گیری لغت‌شناسانه داشتند و تا حدی به متون یهودی، مسیحی، یعنی اسرائیلیات دسترسی داشتند معنای اصلی واژه خلیفه و هم‌خانواده‌هایش را «جانشین و جایگزین» می‌دانستند، می‌توان گفت که در دوره بنی‌امیه، مفسران ارتباطی میان واژه قرآنی خلیفه و واقعیت سیاسی - دینی نهاد خلافت ایجاد نمی‌کردند. این تمایل در حدود نیمه قرن دوم آغاز به تغییر کرد، که تفسیری جامع‌تر آشکار شد. این تفسیر که با اشاره‌ای از جانب سُدّی آغاز شد؛ نزد سفیان ثوری در تفسیر آیه ۵۵ سوره نور گسترش بیشتر یافت: «مؤمنانی که جانشین دیگران بر زمین می‌شوند حاکمان یا قوم حاکم (الولاء) اند». در زمان طبری، در تفسیر معیار اهل سنت آمیزش کاملی میان خلافت قرآنی و رأس خلافت اسلامی ایجاد شده بود. به این ترتیب، طبری، در نخستین کاربرد این واژه در آیه مربوط به آدم و پس از اشاره به معنای واژه‌شناسانه این کلمه به عنوان جایگزین یا جانشین، می‌افزاید «سلطان اعظم از این رو خلیفه خوانده می‌شود که جانشین فردی پیش از خود شده است، قائم مقام او در امور و جایگزین او». این موضع معیار اهل سنت تأکید می‌کند که عنوان «خلیفه» برای رأس سیاست اسلامی خلاصه‌ای است از صورت‌بندی طولانی‌تر (و در نهایت پر زحمت) عبارت «خلیفه الله» و عنوان اخیر را اغلب خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس به کار می‌بستند.^۴

۱. حقی بروسوی، اسماعیل، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲. ابن عربی، رحمه من الرحمن فی التفسیر و اشارات القرآن، ج ۱، ص ۹۹.

۳. آملی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر النخضم، ج ۳، ص ۲۵۱؛ طباطبایی، محمد حسین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ نیشابوری، نظام الدین، ج ۱، ص ۲۱۶؛ شوکانی، محمد، ج ۲، ص ۲۱۲؛ زحیلی، وهبه، ج ۲۷، ص ۲۹۹؛ حقی بروسوی، اسماعیل، ج ۸، ص ۲۱.

۴. Kadi, Wadad, pp.277-278.

نقد لغوی، تفسیری و تاریخی

همان‌طور که مفسرین و لغت‌دانان بیان نمودند، معنای اصلی واژه «خلیفه»، «جایگزینی فرد حاضر به جای شخص غائب» است و در تفسیر آیه ۳۰ بقره، ذکر نمودند که قبل از آدم موجودات دیگری مانند: جن، ملائکه و یا موجوداتی شبیه بشر، در زمین سکونت داشته‌اند و آدم جانشین و خلیفه آنان گردید. اما در نقد معنای ذکر شده «سلطان» برای «خلیفه» در آیه ۲۶ سوره ص می‌توان به آیات ۲۴۷ تا ۲۵۱ سوره بقره اشاره نمود، در این آیات به طور مختصر به انتخاب طالوت (شائول) به پادشاهی بنی اسرائیل و ماجرای جنگ با جالوت و کشته شدن جالوت به دست داود و سپس پادشاهی داود بعد از طالوت اشاره می‌شود: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا؛^۱ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ؛^۲ فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ؛^۳ در سوره ص نیز از آیات ۱۷ تا ۲۶ به داستان داود پرداخته شده است؛ که آیات فوق شباهت زیادی با آیات ۱-۱۰ بخش ۱۲ کتاب دوم سموئیل دارند. در سوره ص کلمات «ذَا الْأَيْدِي»، «شَدَّذُنَا»، «مُلْكٌ» و «فَصَلِّ الْأَخِطَابَ» اشاره به جایگاه پادشاهی وی دارند. می‌توان گفت در آیه ۲۶ کلمه «خَلِيفَةَ» به معنای جایگزینی داود بر طالوت (شائول) پادشاه قبل از خود است، اشاره به حکم بر حق و عدم پیروی از هوی می‌تواند یادآوری سرگذشت پادشاه قبلی طالوت باشد که به علت گناه و نافرمانی سرانجام بدی یافت، هر چند قرآن به اختصار این وقایع را بیان کرده است؛ ولی کتاب مقدس در کتاب اول سموئیل و دوم سموئیل به طور مفصل، در باب حوادث قبل و بعد از انتخاب شائول (طالوت) برای پادشاهی صحبت می‌شود و به گناه و نافرمانی شائول از فرمان خداوند اشاره می‌شود که باعث نارضایتی خداوند از وی می‌شود، و داود طی سلسله حوادثی بعد از مرگ شائول از سوی خداوند به پادشاهی بنی اسرائیل انتخاب می‌شود؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که اینجا نیز معنای اصلی خلیفه همان جانشین و جایگزین است، یعنی جایگزینی داود بر پادشاه سابق خود، و در نتیجه معنای «سلطان» که مفسرین بیان کرده‌اند، فرعی است.

۱. بقره/۲۴۷.

۲. بقره/ ۲۴۹.

۳. بقره/۲۵۱.

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که، در مجموع در احادیث نبوی نیز به جز چند مورد اندک و انگشت شمار^۱ استفاده‌ای از اصطلاح «خليفة الله» نشده است، و در کلام پیامبر اسلام معمولا واژه خليفة به تنهایی استعمال شده است مانند: «اللهم أنت الصاحب فی السفر و الخليفة فی الاهل»^۲ و یا در باب خروج دجال «ان يخرج بعدی فالله خلیفتی علی کل مسلم»^۳. هم‌چنین واژه «مُستَخَلَف» نیز در معنای جایگزین آمده است: «إن الدنیاء حلوة خضرة و إن الله مستخلفکم فیها فینظر کیف تعملون»^۴. در زمان حیات پیامبر اسلام اصطلاح «خلافة رسول الله» کاربرد داشته است، نه «خلافة الله»؛ در غزوه بنی نضیر ابن‌ام‌مکتوم به عنوان خلافة رسول الله در مدینه اقامت داشت^۵ هم‌چنین اصطلاح «خلافة رسول الله» در هنگام ارسال جیش أسامة بن زید در فرماندهی مؤته ذکر شده است.^۶ طبق گزارش منابع

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۱، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق، ص ۸؛ طبرسی، حسین محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل مستنبط المسائل، ج ۱۲، قم، مؤسسة آل‌البیت، ۱۴۰۸ق، ص ۱۷۹؛ ابن‌ماجه، محمد، سنن، ج ۲، محقق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، ۱۳۶۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، مصر، مؤسسة قرطبة، ص ۲۷۷.

۲. شیخ‌صدوق، ابوجعفر محمد، الخصال، ج ۲، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش، ص ۶۳۴؛ مسلم، ابوالحسین، صحیح، محقق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۹۷۸؛ مالک‌بن‌انس، موطن، محقق محمدفؤاد عبدالباقی، مصر، داراحیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۹۷۷؛ ترمذی، محمد، سنن، محقق احمد محمد شاکر و آخرون، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۴۹۷؛ نسائی، ابوعبدالرحمن، سنن، محقق عبدالفتاح غده، حلب، مکتبة المطبوعات الاسلامیة، ۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۲۷۳؛ احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۵؛ ابوداود، سلیمان، سنن، ج ۳، محقق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر، ص ۳۳؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱۰، قاهره، بیروت، دارالریان للتراث، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۲۹.

۳. ابوداود، سلیمان، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مسلم بن الحجاج، ابوالحسین، ج ۴، ص ۲۲۵۱؛ احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۸۱؛ ترمذی، محمد، ج ۴، ص ۵۱۰؛ ابن‌ماجه، محمد ابوعبدالله القزوی، ج ۲، ص ۱۳۵۶؛ هیثمی، علی، ج ۷، ص ۳۴۵.

۴. مسلم بن الحجاج، ابوالحسین، ج ۴، ص ۲۹۸؛ ابن‌ماجه، محمد ابوعبدالله القزوی، ج ۲، ص ۱۳۲۵؛ ترمذی، محمد، ج ۴، ص ۴۸۳؛ احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۹.

۵. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۱، محقق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ص ۳۳۹.

۶. همان، ص ۴۷۴.

تاریخی بعد از وفات پیامبر اسلام نیز اصحاب ایشان از به کار بردن عبارت «خلیفة الله» پرهیز می‌کردند. ابوبکر از همان روزهای نخست خلافت، و در زمان اعزام أسامه بن زید توسط بزرگان مهاجرین نخستین، خلیفة رسول الله خوانده می‌شود^۱ و هنگامی که مردی به خلیفه اول ابوبکر گفت، «خلیفة الله» وی پاسخ داد: من خلیفه خدا نیستم، ولی «خلیفة رسول الله» هستم و به آن راضی هستم،^۲ و در زمان او گفتمان رایج این بود که به ابوبکر گفته می‌شد خلیفة رسول الله.^۳ هر چند به طور استثنائی مثلاً در میان اهل شام هنگام بیماری ابوبکر و درگذشت او، او را خلیفة الله خوانده‌اند؛^۴ اما کاربرد اصطلاح «خلیفة الله» برای ابوبکر، با توجه به معنای واژه «خلیفة» که به معنای جایگزین و جانشین شدن فرد حاضر (ابوبکر) به جای غائب (پیامبر اسلام) است تا قرن هشتم هجری ادامه داشته است، و ابن بطوطه نیز در کتاب سفرنامه خود ابوبکر را «خلیفة رسول الله» می‌خواند.^۵ بعد از درگذشت او، عمر را گفتند «خلیفة خلیفة رسول الله» وی گفت این لقب طولانی و مشکل است، شما مؤمنان هستید و من «أمیر المؤمنین» هستم، پس این لقب جایگزین گردید^۶ و

۱. واقدی، محمد، المعازی، ج ۳، محقق مارسون جونس، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۲۱.
۲. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۳، محقق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۰ق، ص ۱۳۷؛ احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۰؛ بلاذری، احمد، ج ۱، ص ۵۲۹؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۱، محقق خلیل شحادة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۹؛ قلقشندی، ابوالعباس احمد، صبح الأعشى فی صناعة الأثناء، مؤسسة المصرية العامة ووزارة الثقافة و الإرشاد القومي، ج ۳، ص ۲۵۰؛ ابن عبدالبر، ابوعمریوسف، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، محقق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۲ق، ص ۹۷۲.
۳. بلاذری، احمد، ج ۱، ص ۵۲۸؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۱، صص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ج ۱، محقق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹ش، ص ۴۱۴؛ قلقشندی، ابوالعباس، ج ۵، ص ۴۷۵.
۴. ابن قتیبه دینوری، ابو محمد، الامامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، ج ۱، محقق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق، ص ۳۸.
۵. ابن بطوطه، رحله، محقق محمد عبدالمنعم العریان و مصطفى القصاص، بیروت، دار احیاء العلوم، ۱۴۰۷ق، ص ۱۹۸.
۶. ابن اعثم، ابو محمد احمد، الفتوح، ج ۱، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق، ص ۱۲۴؛ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، صص ۵۸ و ۵۹؛ بلاذری، احمد، ج ۱،

هنگامی که فردی به عمر بن خطاب گفت: یا «خلیفة الله»، که وی پاسخ داد خدا خلاف تو کند^۱ در منابع تاریخی آن طور که نمایان است، در زمان خلیفه سوم برای عثمان بن عفان هم اصطلاح «خلیفة الله» به کار نمی‌رفته است، به جز چند مورد استثنائی، به طور نمونه حسان بن ثابت در دیوان خود در بخش قافیه نون، قصیده‌ای در رثای خلیفه مقتول عثمان بن عفان دارد، که در مصرع پایانی آن عثمان را خلیفة الله می‌خواند^۲ و یا ابو ایوب انصاری در خطابه‌ای در سرزنش اهل مدینه در مورد قتل عثمان او را خلیفة الله خوانده است^۳ و هم چنین در شعری بعد از قتل خلیفه، وی خلیفة الله خوانده می‌شود.^۴ لیلی آخیلیه نیز در سروده‌ای عنوان خلیفة الله را برای عثمان به کار می‌برد.^۵ در زمان خلافت امام علی در نامه ۲۵ منتسب به او در خطاب به یکی از کارگزاران مالیات، آن حضرت خود را «ولی الله و خلیفته» خوانده است،^۶ ولی این در حالی است که در منابع معتبر عطف «و خلیفته»

ص ۵۲۸؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۱، صص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ مسکویه، ابوعلی، ج ۱، ص ۴۱۴؛ قلقشندی، ابوالعباس، ج ۵، ص ۴۷۵؛ طبری، محمد، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق، ص ۲۰۸؛ ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، محقق محمود طناحی و طاهر زاوی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش، ص ۶۶۷.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۵ق، ص ۹۴؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۲۰۹؛ سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، الأنساب، ج ۱۱، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق، ص ۲۳۷.

۲. حسان بن ثابت، دیوان، شرح و هوامش عبدالله مهنا، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۵.

۳. تقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۲، با حواشی و تعلیقات میر جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴ش، ص ۶۰۳.

۴. ابن اعثم، ابومحمد، ج ۳، ص ۹۱؛ ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، محقق عبدالسلام محمد هارون، قاهرة، مؤسسه العربیة الحدیثیة، ص ۳۹۹.

۵. مبرد، محمد بن یزید، الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۲، تحقیق زرور نعیم و تغارید بیضون، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۹ق، ص ۴۵.

۶. امام علی، نهج البلاغة، محقق شریف رضی و صبحی صالح، قاهرة، بیروت، دارالکتب المصری و دارالکتب اللبنانی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸۰؛ زمخشری، محمود، ربیع الابرار و نصوص الاخیار، ج ۳، تحقیق مهنا عبدالامیر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹۵.

دیده نمی‌شود.^۱ هم‌چنین دعائی در نهج البلاغه از حضرت علی نقل گردیده است برای زمان سفر، که در آن واژه‌های «خلیفة» و «مُستخلف» ذکر گردیده است که معنای خلیفه که جانشین است، در مقابل معنای «صاحب» که همراه، همدم و حاضر است، و مستخلف در مقابل «مُستصحب» به کار رفته است، و این‌جا نیز «خلیفة» و «مستخلف» به معنای جانشینی فرد حاضر به جای فرد غائب دلالت دارند: اللهم أنت الصاحب فی السفر و أنت الخلیفة فی الأهل و لایجمعهما غیرک، لأنّ المستخلف لایکون مستصحباً و المستصحب لایکون مستخلفاً.^۲ در این دوره نیز مشخص است که استفاده از عنوان «خلیفة الله» عرفی و منطقی محسوب نمی‌شود؛ اما با بررسی منابع تاریخی مشخص می‌شود که این تابو به مرور در حال شکسته شدن است. بالاخره پندار «خلیفة رسول الله» جای خود را به پندار «خلیفة الله فی الأرض» داد. این تفسیر تازه واژه «خلیفة» که از بیخ‌وبین با اسلام آغازین مغایر بود، می‌بایست رفته رفته به خواست پروردگار بخشاینده مهربان، خلیفه را جایگزین شهریاران آتش‌پرست و یا مسیحی گرداند. هنوز روشن نیست که این تحول در چه زمانی و در چه شرایطی روی داده است آیا تأثیر بی‌زانس بر آن بوده است یا نه؟ تنها می‌توان گفت که لقب «خلیفة الله» در روزگار بنی‌امیه به کار رفته است،^۳ هم‌چنین شاید به دلیل مشروعیت بخشی در مقابل مخالفان سیاسی به‌ویژه، خوارج بوده است. از معاویة بن‌ابی‌سفیان نقل شده است که گفته است: «الأرض لله و أنا خلیفة الله»^۴ و در زمان معاویة در سروده‌ای از خلیفة الله به عنوان لقب معاویة استفاده شده است.^۵ عقیبة الأسدی شاعر اهل بصره در اواخر زمان

۱. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، ج ۴، تحقیق حسن خرمان، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶؛ کلینی، محمد، الاصول الکافی، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش، ص ۵۳۶؛ ثقفی کوفی، ابراهیم، الغارات، ج ۱، تحقیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ش، ص ۱۲۷.

۲. امام‌علی، ص ۸۶.

۳. بارتولد، خلیفه و سلطان، مختصری درباره برمکیان، ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳.

۴. بلاذری، احمد، ج ۵، ص ۲۰؛ مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، تحقیق اسعد داغر، دارالعبره، ۱۴۰۹ق، ص ۴۳.

۵. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۲۲۳؛ ابن اعثم الکوفی، ابومحمد، ج ۴، ص ۳۰۱؛ بلاذری، احمد، ج ۵، ص ۲۱۶.

خلافت معاویه در شعری در مورد یزید از بنی خلفاء الله استفاده نموده است.^۱ در عصر یزید کاربرد اصطلاح «خلیفة الله» بیشتر از قبل می شود، عطاء (یا عاصم) بن ابی صیفی در گفت و گوی با یزید بن معاویه بعد از درگذشت پدرش، او را با لقب خلیفة الله خطاب و حکومت وی را خلافة الله خوانده است.^۲ در سروده ای در مورد یزید بن معاویه او خلیفة الله خوانده می شود^۳ و در زمان قیام عبدالله ابن زبیر در مکه، عبید بن عمیر اللیثی با اهل شام سخن می گوید، و از عبارت «خلیفة الله فی ارضه» در مورد یزید استفاده می کند و حرمت او را بالاتر از حرمت بیت [الله] می داند^۴ هم چنین در نامه مسلم بن عقبه به یزید، یزید بن معاویه خلیفة رب العالمین خوانده می شود.^۵ اما کاربرد اصطلاح «خلیفة الله» در این زمان هنوز مخالفانی دارد، عبدالله بن اباض بنیان گذار مذهب اباضیه در نامه ای به عبدالملک بن مروان از ابوبکر و عمر به عنوان «الخلیفین الصالحین» نام می برد^۶ در همین زمان است که عبد الملک بن مروان دستور داد که بر منبرها این دعا خوانده شود: «اللهم أصلح عبدک و خلیفتک»^۷ حجاج نیز، عبدالملک بن مروان را خلیفة الله می خواند و مردم را به اطاعت از او فرا می خواند^۸ در متن بیعت نامه ای که وی آن را برای عبدالملک اخذ می کرد از لفظ «خلفاء الله تعالی فی الارض» استفاده می کرد.^۹ در سروده شاعری

۱. ابن اعثم الکوفی، ابومحمد، ج ۴، ص ۳۳۰.

۲. قلقشندی، ابوالعباس، ج ۹، ص ۲۷۸؛ مسعودی، ابوالحسن علی، ج ۳، ص ۶۵.

۳. ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۸، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق، ص ۲۳۵.

۴. بلاذری، احمد، ج ۵، ص ۳۴۵.

۵. دینوری، ابومحمد، الامامة و السیاسة المعروف بتاريخ الخلفاء، ج ۱، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء،

۱۴۱۰ق، ص ۲۴۰.

۶. ابن اباض، عبدالله، «سیرة عبدالله بن اباض إلى عبدالملک بن مروان»، السیر و الجوابات لعلماء و أئمة عمان،

ج ۲، تحقیق سیده اسماعیل کاشف، وزارة التراث القومي و الثقافة سلطنة عمان، ۱۴۰۶ق، ص ۳۴۳.

۷. ابن جوزی، ابوالفرج، المنتظم فی التاريخ الأمم و الملوک، ج ۶، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفی

عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹.

۸. مسعودی، ابوالحسن علی، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ابوداود، سلیمان، ج ۴، ص ۲۱۰.

۹. قلقشندی، ابوالعباس، ج ۹، ص ۲۸۱.

عبدالملک بن مروان خلیفه الله خوانده شده است^۱ هم چنین قیس در شعری عبدالملک را به عنوان خلیفه الله مدح کرد.^۲ اغراق در اعتبار بخشی به این اصطلاح به حدی می رسد که حجاج، عبدالملک را خلیفه الله در میان بندگان خداوند می دانست، و او را گرامی تر از پیامبر اسلام و سایر پیامبران نزد خداوند قلمداد می نمود.^۳ در سروده هایی در زمان ولید بن عبدالملک، وی را خلیفه الله خطاب می کنند^۴ حتی در کاربرد این اصطلاح اغراق می گردد، و خالد بن عبدالله القسری در نامه ای به ولید او را خلیفه الله و گرامی تر از رسول الله ابراهیم نزد خداوند می داند.^۵ در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک، خلفای گذشته، خلفای الله خوانده می شوند^۶ و در نامه یزید به سلیمان بن عبدالملک، خلفای گذشته خلفاء الله خوانده شده اند^۷ فرزدق در شعر خود در حضور سلیمان بن عبدالملک اموی از لقب خلیفه الله استفاده نموده است.^۸ در اشعار زمان عمر بن عبدالعزیز اموی عبارت «خلیفه الله» به کار رفته است؛^۹ اما گویا عمر بن عبدالعزیز، علاقه زیادی به کاربرد این اصطلاح در مورد خود و کسب اعتبار به وسیله آن نداشته است؛ زیرا هنگامی که مردی عمر بن عبدالعزیز را «خلیفه الله فی الارض» خطاب نمود، وی را سرزنش کرد و از این کار نهی نمود و گفت که وی را با عناوینی چون «عمر»، «أباحفص» و «أمیر المؤمنین» ندا کنند و بخوانند، و با

۱. أخبار الدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده، مؤلف مجهول، محقق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، دارالطبعة، بیروت، ۱۳۹۱ق، ص ۱۵۲؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۶۴؛ ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲. مبرد، محمد، ج ۱، ص ۵۳۹.

۳. بلاذری، احمد، ج ۱۳، ص ۳۷۹.

۴. بلاذری، احمد، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۸، صص ۶۹ و ۸۳؛ أخبار الدولة العباسية، ص ۱۵۲.

۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بورسعيد، مکتبة الثقافة الدینیة، ج ۶، ص ۴۱.

۶. ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الأمم و الملوک، ج ۷، ص ۱۴.

۷. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۵۴۴؛ مسکویه، ابوعلی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۸. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۵۴۸.

۹. ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الأمم و الملوک، ج ۷، ص ۳۸.

استناد به آیه ۲۶ سوره ص، داود نبی را «خلفاء الله فی الأرض» دانست،^۱ وی در این دوره به طور نادری در شعر سروده شده توسط جریر بن حنظلی خلیفه الله خوانده می‌شود.^۲ پس از عمر بن عبدالعزیز، احوص در سروده خویش یزید بن عبدالملک را خلیفه الله می‌خواند.^۳ خلیفه اموی، خلیفه اللهی خوانده می‌شود که توسط خداوند بر بندگانش خلیفه شده است.^۴ با گذشت زمان ارزش و اعتبار اصطلاح «خلیفه الله» در حال افزایش است، در گفت‌وگوی مبالغه‌آمیزی میان هشام و فردی، آن شخص به هشام بن عبدالملک می‌گوید تو خلیفه الله در زمین و میان خلق خدا هستی؛ اما محمد رسول الله است، و در نتیجه تو نزد خداوند گرامی‌تر از او هستی.^۵ خالد بن عبدالله قسری در خطبه‌ی خود می‌گفت: «اللهم أصلح عبدک و خلیفتک هشام أمير المؤمنين».^۶ در زمان هشام بن عبدالملک بن مروان، وی فردی از اشراف را دشنام داد، او به هشام گفت آیا دشنام می‌دهی در حالی که خلیفه الله فی الأرض هستی.^۷ فرزدق شاعر مشهور در زمان خلافت هشام بن عبدالملک وی را خلیفه الرحمن می‌خواند؛^۸ بعد از او در زمان خلافت ولید بن یزید از عبارت خلفاء الله استفاده می‌شده است.^۹ خالد بن عبدالله قسری در متن نامه‌ای خطاب به ولید بن یزید وی را خلیفه الله می‌خواند و او

۱. ابن عبدالحکم، أبو محمد، سیرة عمر بن عبدالعزیز، تصحیح احمد عبید، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۴ق، صص ۵۱ و ۵۲.
۲. دینوری، الامامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، ج ۲، ص ۱۳۴.
۳. ابن عساکر، أبو القاسم، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۹، ص ۲۲۹؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، ذم الهوی، قاهرة، تحقیق مصطفی عبدالواحد، ۱۹۶۲م، ص ۶۱۴.
۴. مسعودی، ابوحسن علی، ج ۳، ص ۲۰۱.
۵. دینوری، ابوحنیفه احمد، الأخبار الطوال، محقق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش، ص ۳۴۶؛ بلاذری، احمد، ج ۹، ص ۱۰۶؛ ابن عماد حنبلی، شهاب‌الدین، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، محقق الأرنؤوط، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۷۸.
۶. بلاذری، احمد، ج ۹، ص ۶۰.
۷. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۳۵۱؛ ابن اثیر، عزالدین، ج ۵، ص ۲۶۳.
۸. بلاذری، احمد، ج ۹، ص ۶۴.
۹. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۷، ص ۲۲۰.

را گرامی‌تر از ابراهیم نزد خدا می‌داند.^۱ یزید بن الولید خلیفه اموی نامه‌ای به اهل عراق نوشت و در آن از عبارت خلفاء الله استفاده نمود.^۲ ابو حمزه از مخالفان بنی‌امیه، در سال ۱۲۹ ه.ق. در خطبه ضد اموی خود در مکه از خلفاء حاکم به خلفاء الله نام می‌برد.^۳ بعد از سرنگونی بنی‌امیه در میان خلفای اموی آندلس نیز از القابی استفاده می‌شد که در پسوند آنها «الله» قرار داشت، عبدالرحمن بن محمد خلیفه اموی آندلس ملقب شد به المرتضی بالله، و باقی امر در خلفای آنها بر این بود و آخرین آنها هم هشام بن محمد ملقب شد به المعتمد بالله.^۴

در زمان بنی‌عباس کاربرد اصطلاح «خلیفة الله» برای خلفای عباسی امری مسلم و بدیهی گشته بود. زنی اعرابی در راه مکه بعد از وفات ابوالعباس سفاح خلیفه عباسی او را خلیفة الله خواند و در ادامه رسیدن منصور عباسی به «خلافة الله» را به وی تبریک گفت.^۵ در سروده‌ای در مورد منصور عباسی، وی خلیفة الرحمن خوانده می‌شود توسط مروان ابن ابی حفصة.^۶ در همین ایام در نامه شخصی به نام ابو داود به سال ۱۳۷ ه.ق. به ابومسلم خراسانی از اصطلاح خلفاء الله برای خلفای عباسی استفاده شده است.^۷ هم‌چنین زمان (ابوجعفر) منصور عباسی برای بیشتر نمودن ارزش و اعتبار اصطلاح «خلیفة الله»، این لقب در کنار عبارات، «رسول الله» و «کتاب الله» و «بیت الله» به کار رفته است.^۸ مومل بن امیل

۱. مقدسی، مطهر، ج ۶، ص ۴۱.

۲. بلاذری، احمد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۷، ص ۲۷۵.

۳. بلاذری، احمد، ج ۹، ص ۲۹۲.

۴. قلقشندی، ابوالعباس، ج ۵، ص ۴۷۸.

۵. زمخشری، محمود، ربیع الابرار و نصوص الانخيار، تحقیق مهنا عبدالامیر، بیروت، موسسه الاعلمی

للمطبوعات، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۴، ص ۲۵۲؛ قلقشندی، ابوالعباس، ج ۹، ص ۲۷۸.

۶. ذهبی، شمس الدین محمد، ج ۹، ص ۶۳۴؛ مسعودی، ابوالحسن علی، ج ۳، ص ۲۸۶؛ ابن عماد حنبلی،

شهاب‌الدین ابوالفلاح، ج ۲، ص ۲۳۷.

۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۷۳؛ ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۰؛ مسکویه، ابوعلی،

ج ۳، ص ۳۵۹؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۷، ص ۴۸۶؛ ذهبی، شمس الدین محمد، ج ۸، ص ۳۵۶.

۸. ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۳، ص ۲۵۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۴۷؛ ابن اثیر، الکامل فی

التاریخ، ج ۵، ص ۶۰۳؛ مسکویه، ابوعلی، ج ۳، ص ۴۴۸؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۸، ص ۳۸.

شاعر، در شعری در وصف مهدی عباسی از لقب خلیفه الله استفاده می‌کند^۱ و در سروده‌ای از بشّار بن برد در مورد مهدی عباسی او خلیفه الله خوانده می‌شود.^۲ اما در همین زمان، عبدالسلام بن هاشم یشکری از خوارج که در سال ۱۶۰ بر ضد مهدی قیام کرد، وی را به دلیل ادعای ناحق «خلافة الله» به انتقاد گرفت.^۳ تقریباً در همین دوران، فراهیدی متوفای سال ۱۷۵ هجری در تعریف واژه «قهل» در کتاب العین در عبارتی که برای مثال می‌آورد، عبارت «خلیفه الله» را ذکر می‌کند.^۴ هارون الرشید خلیفه عباسی به‌طور مشخص خود را خلیفه الله می‌خواند،^۵ و در شعری در مورد مرگ هارون الرشید، او خلیفه الله خوانده شده است.^۶ عبد الرحمن بن ابی‌الهداهد در رثای محمد بن هارون (امین) وی را خلیفه الله می‌خواند.^۷ خزیمی، شاعر دیگر عصر عباسی در شعر خود مأمون را خلیفه الله می‌خواند^۸ و در پیمانی که مأمون برای امام رضا به خط خود نوشت از خلفاء الله استفاده می‌کند.^۹ بن ضحاک در شعر مدح‌آمیز برای مأمون، وی را خلیفه الرحمن می‌خواند.^{۱۰} در زمان مأمون سکه‌های پول با عنوان خلیفه الله حکاکی و ضرب می‌شود.^{۱۱} شاعری از بنی تمیم درباره

۱. همان، ج ۸، ص ۷۴.

۲. ابن الطقطقی، محمد، ص ۱۸۲؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱۰، ص ۱۴۷؛ ابن العمرانی، محمد، ص ۷۱؛ ذهبی، شمس‌الدین محمد، ج ۱۰، ص ۲۲؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۶، ص ۷۰؛ مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، تحقیق عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۰۰.

۳. ابن خیاط، *خلیفة، التاریخ*، تحقیق اکرم ضیاء العمری، ریاض، دارالطیبة، ۱۴۰۵ ق، ص ۴۴۴.

۴. فراهیدی، خلیل، ج ۳، ص ۳۶۸.

۵. طبری، *تاریخ الأمم و الملوک*، ج ۸، ص ۳۵۰.

۶. ابن العمرانی، محمد، ص ۸۸؛ ذهبی، شمس‌الدین محمد، ج ۱۲، ص ۳۲؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

۷. طبری، *تاریخ الأمم و الملوک*، ج ۸، ص ۵۰۳.

۸. همان، ص ۴۵۳.

۹. ابن جوزی، *المنتظم فی التاریخ*، ج ۱۰، ص ۹۵.

۱۰. طبری، *تاریخ الأمم و الملوک*، ج ۸، ص ۶۶۲.

۱۱. بارتولد، ص ۲۴.

مأمون شعری سرائید و گفت: «قسم به آن که تو خلیفه اوئی»^۱ معتصم عباسی در شعری «خلیفه الله» خطاب گردید.^۲ و عبارت خلیفه رب العالمین در مورد واثق به کار رفته است^۳ هم چنین در شعرهای زمان متوکل عباسی، ابو الغصن اعرابی از اصطلاح خلیفه الله استفاده کرده است^۴ و در ادامه در زمان المنتصر بالله از لقب خلفاء الله استفاده می شده است.^۵ المهتدی بالله در وصف خود می گوید: خلیفه الله فی أرضه هستم.^۶ هم چنین المعتضد بالله در وصف خود گفت خلیفه الله فی أرضه می باشم^۷ و در نوشته ای از المعتضد عباسی اصطلاح «خلفاء الله» به کار رفته است^۸ و در مورد خلیفه عباسی الطائع لله گفته شد خلیفه الله فی الأرض^۹ و خلیفه القادر بالله خلیفه الله خوانده می شد^{۱۰} و در دعای زمان القادر بالله آمده است: «اللهم أصلح عبدک و خلیفتک القادر بالله»^{۱۱} الظاهر بأمر الله عباسی نیز در نامه ای خلفای سابق را «خلفاء الله فی أرضه» خطاب کرد.^{۱۲}

اصطلاح «خلیفه الله» برای خلفا به حدی رایج می شود که حتی در کتاب های با موضوع جغرافیا ذکر گردیده است، مثلاً در کتاب البلدان قرن چهارم هجری که در موضوع جغرافیاست، معتصم خلیفه الله خوانده می شود^{۱۳} و در معجم البلدان با موضوع جغرافیا،

۱. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۸، ص ۶۵۵.

۲. ابن الطقطقی، محمد، ص ۲۲۸.

۳. ذهبی، شمس الدین محمد، ج ۱۷، ص ۳۸۲.

۴. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۹، ص ۱۷۶.

۵. همان، ص ۲۴۷.

۶. ابن العمرانی، محمد، ص ۱۳۳.

۷. همان، ص ۱۴۵.

۸. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۱۰، ص ۶۲.

۹. ذهبی، شمس الدین محمد، ج ۲۶، ص ۲۷۴.

۱۰. گردیزی، ضحاک، زین الاخبار، تحقیق عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۰۹.

۱۱. مسکویه، ابوعلی، ج ۷، ص ۲۴۳.

۱۲. ابن اثیر، عزالدین، ج ۱۲، ص ۴۵۷؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۳، ص ۶۶۱؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۳، ص ۱۱۳.

۱۳. ابن الفقیه، ابو عبدالله احمد، البلدان، محقق یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۴۸.

سروده بشّار بن برد در مورد مهدی عباسی نقل می‌شود، که او خلیفة الله خوانده شده است.^۱ در زمان بنی‌عباس علاوه بر استفاده از اصطلاح «خلیفة الله»، در همین راستا، و شاید برای تأکید بر صبغه الهی حکومتشان، اضافه شدن نام «الله» به نام خلفاء نیز رایج می‌گردد، ابواسحاق ابراهیم ابن‌رشید بعد از برادرش مأمون ملقب شد به «المعتصم بالله» در نتیجه او اولین نفری شد از خلفا که به لقبش اسم الله اضافه شد، و این امر برای خلفای بعدی مانند واثق بالله و متوکل علی الله و الطائع لله و قائم بامر الله و الناصر لدین الله نیز جاری شد.^۲ در میان خلفاء فاطمی، یعنی فرزندان ابومحمد عبیدالله معروف به المهدی، نیز نام الله به لقب آنها اضافه گردید، مانند القائم بامر الله و المنصور بالله و المعز لدین الله و ادامه یافت این القاب تا آخرین آنها العاضد لدین الله.^۳

شواهد تاریخی نشان می‌دهد اصطلاح «خلیفة الله» به تدریج از ادبیات سیاسی به ادبیات عرفانی، فلسفی، تفسیری و کلامی انتقال می‌یابد، و واژه «خلیفة» معنای خاصی برای خود می‌یابد. در آثار صوفیه و عرفانی کاربرد عبارت «خلیفة الله» نمایان می‌شود.

سیر تطور «خلیفة الله» در میان عرفا و صوفیه و آثارشان

حارث محاسبی مصداق آیه ۳۳ سوره فصلت، را خلیفة الله می‌داند.^۴ حکیم ترمذی آدم (ع) را خلیفة الله می‌داند.^۵ سلمی ذکری را نقل می‌کند که آدم را خلیفة الله گفته است.^۶ ابونعیم اصفهانی ابوبکر و داود را خلیفة الله می‌گوید.^۷ هر چند مستملی بخاری ابوبکر را خلیفه

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵م، ص ۳۶.

۲. قلقشندی، ابوالعباس، ج ۵، ص ۴۷۸.

۳. همان، ص ۴۷۹.

۴. محاسبی، حارث، الوصایا، تحقیق عبدالقادر احمد عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶م، صص ۷۲ و ۲۱۴.

۵. حکیم ترمذی، ریاضة النفس، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، ص ۷۲.

۶. السلمی، ابوعبدالرحمن، المقدمة فی التصوف، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، ص ۱۰۱.

۷. اصفهانی، حافظ ابونعیم، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۴، تحقیق محمدرضا شفیعی کدکنی، قاهره، دارام القراء للطباعة و النشر، ص ۲۹۵؛ ج ۷، ص ۴۸.

رسول الله می‌خواند، و عمر، عثمان و علی را امیرالمؤمنین.^۱ امام غزالی، داود را خلیفه الرحمن می‌خواند؛ هم‌چنین غزالی برای آدم خلافة الله را به کار می‌برد.^۲ غزالی حدیثی نقل می‌کند که امر به معروف و ناهی از آن خلیفة الله است.^۳ غزالی آدم (ع) را به دلیل دارا بودن روح ربانی مستحق خلافة الله دانست.^۴ غزالی در باب عقل معتقد است که انسان وقتی به یاری آن به «خلیفة اللهی» می‌رسد که با انجام آنچه بر او واجب است، دنیا و دین را با هم جمع کند.^۵ وی مطرح کرد که «سلطان خلیفة الله» است.^۶ سنایی درباره آدم گوید «از خلیفه خدای چون تو خلف.^۷ عین القضاة همدانی خلافة را درجه محسوب کرده است.^۸ میبیدی نیز حدیثی آورد که امر به معروف و ناهی از آن خلیفة الله است.^۹ میبیدی گوید که بعضی علما کراهیت داشته‌اند که ایشان را گویند خلیفة الله؛ زیرا نام خلیفه مضاف بالله جلّ جلاله در قرآن نیامده است؛ و نقل می‌کند که مردی، عبد الملک بن مروان را از کاربرد خلیفة الله نهی نمود. ادامه می‌دهد که «اما بیشترین علما روا داشته‌اند آدم را و داود را خلیفة الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌ای شایسته وحی الله بود، و باین تأویل همه انبیا را خلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام

۱. مستملی بخاری، اسماعیل، شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۲، تحقیق محمد روشن، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ش، ص ۵۴۳.

۲. غزالی، إحياء علوم الدین، ج ۹، تحقیق عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی، بیروت، دارالکتب العربی، ص ۱۹۲؛ ج ۱۴، ص ۶۱.

۳. غزالی، ابوحامد، مکاشفة القلوب المقرب إلى علام الغیوب، تحقیق عبد المجید طعمه حلبی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۲۲ق، ص ۶۵.

۴. همو، إحياء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۶۱.

۵. همو، میزان العمل، تحقیق سلیمان دنیا، قاهرة، دارالمعارف، صص ۲۳۷ و ۳۸۳.

۶. همو، التبر المسبوك فی النصیحة الملوك، تحقیق احمد شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹ق، ص ۶۲.

۷. سنایی، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش، ص ۴۶۷.

۸. عین القضاة، شرح کلمات باباطاهر العریان، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۷م، ص ۱۰۳.

۹. میبیدی، احمد، ج ۲، ص ۲۳۴.

روا داشته‌اند در خطبه‌ها خلیفة الله گفتن^۱. احمد سمعانی در مورد آدم واژه خلافت را کنار سلطنت آورد؛ و در جای دیگر او را خلیفه خدا می‌نامد.^۲ گیلانی قطب را خلیفة الرسول و خلیفة الله می‌داند.^۳ محمد بن منور در مقدمه اثر خود اصطلاح «خلیفة الله» را ذکر می‌کند.^۴ روزبهان بقلی در *عرائس البیان* خلافت را خلعت می‌داند برای آدم و کرامت، تشریف و تفضیل؛ و موسی را خلیفة الله می‌داند؛ و به نقل از حسن بصری عبارت خلیفة الله را نقل می‌کند.^۵ هم‌چنین مرد عارف را خلیفة الله گوید^۶ و زمانی که واصل به قرب خدا رسید خلیفة الله فی البلاد و العباد می‌شود.^۷ هم‌چنین وی قطب را خلیفة الله تعالی فی العالم می‌داند.^۸ او انسان را عالم صغیر و نسخه‌ای از عالم کبیر می‌داند؛ زیرا انسان خلیفة الله است؛ ملائکه صلاحیت خلافت در زمین را نداشتند؛ زیرا ناقص بودند. انسان دارای همه خصائص روحانی، عقلی، ملکی، بشری، و حیوانی است، ولی ملائکه فقط خاصیت روحانی دارند.^۹ شیخ نجم‌الدین کبری «خلیفة الله» را مقام قلمداد و آن را استحقاق سالکان کامل می‌داند.^{۱۰} اما در آثار فخرالدین عراقی و عطار و جامی، خلیفه الله به کار نرفته است. عطار

۱. همان، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲. سمعانی، احمد، *روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتح*، تحقیق نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش، صص ۶۳ و ۴۰۶.

۳. عبدالقادر گیلانی، *الفتح الربانی و الفیض الرحمانی*، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۶م، ص ۱۹۷.

۴. محمدبن منور، *أسرار التوحید فی مقامات أبی سعید*، بطرزبورغ (سن‌پترزبورگ)، الیاس میرزابوراغانسکی، ۱۸۹۹م، ص ۹.

۵. روزبهان بقلی شیرازی، *تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن*، ج ۱، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۸م، صص ۱۴۳ و ۴۵۶؛ ج ۳، ص ۲۴۹.

۶. همو، *رسالة القدس*، تحقیق جواد نوربخش، تهران، یلدا قلم، ۱۳۸۱ش، ص ۹۹.

۷. همو، *مشرب الأرواح*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، ص ۲۲۷.

۸. همو، *المصباح فی مکاشفة بعث الأرواح*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸م، ص ۷۷.

۹. همو، *تقسیم الخواطر*، تحقیق احمد فرید المزیدی، قاهره، دارالآفاق العربیة، ۱۴۲۸ق، صص ۱۳۹ و ۱۶۹.

۱۰. کبری، نجم‌الدین، *فوائح الجمال و فواتح الجلال*، محقق یوسفزیدان، مصر، دارالسعاد الصباح، ۱۴۲۶ق، صص ۲۳۲-۲۳۳.

انسان را «خلیفه زاده» می خوانند^۱ و در اشعار وی خلافت با «تاج» و «پادشاهی» پیوند دارد.^۲ شیخ ابوحفص سهروردی می گوید که آدم صلاحیت عمارت دو جهان یافت و به «خلافة الله فی الأرض» نصب شد.^۳ ابن عربی آدم را خلیفة الله فی أرضه نام می برد^۴ و حضرت اسحاق را خلیفة رحمان ذکر می کند.^۵ وی در فص حکمة وجودیة فی کلمة داودیة معتقد است در مورد داود خلیفه بودن در مورد حکم کردن و داوری نمودن است و در نتیجه باید خلیفة عن الله باشد، پس آیه فرمود بین مردم به حق داوری کن، ولی خلافت آدم از این مرتبه نیست؛ و هم چنین به ابراهیم نفرمود خلیفه و مشخص است که امامة این جا همان خلافة است؛ اما مانند آن نیست. خطاب و تنصیصی که در مورد داود آمد در مورد هیچ کس دیگری نیامد. ابن عربی مفهوم خلافت را توسعه می بخشد، وی معتقد است که در بین ما کسی هست که حکم را از خداوند می گیرد، پس او به عین آن حکم خلیفه ای از جانب خداوند است و خدای را در زمین خلیفگانی است که از معدن رسول آن چه را که رسولان، گرفته اند، می گیرند؛^۶ اما به نظر او خلافت مقامی اخص از رسالت است؛ زیرا هر رسولی خلیفه نبود و کمال مطلوبی که انسان برایش خلق شد، «خلافة» است.^۷ انسان عالم صغیر است و صحیح است برای او الهی شدن زیرا خلیفة الله فی العالم است، و عالم مسخر برای اوست.^۸ انسان با رسیدن به مقام معرفت الهی می تواند خلیفة الله فی أرضه شود^۹ و چون

۱. فریدالدین عطار نیشابوری، *منطق الطیر (نسخه خطی)*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۲؛ همو، *دیوان، انتشارات علمی و فرهنگی*، ۱۳۸۴ش، ص ۵۹؛ همو، *اسرارنامه*، تهران، ۱۲۹۸ش، ص ۱۰۰.
۲. همو، *الهی نامه*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۵ش، ص ۷؛ *منطق الطیر*، ص ۱۳؛ *اسرارنامه*، ص ۱۰۰.
۳. سهروردی، شهاب الدین ابوحفص، *عوارف المعارف*، ج ۱، قاهرة، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۷ق، ص ۲۲۸.
۴. ابن عربی، *الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)*، ج ۱، بیروت، دارالصادر، ص ۱۲۴؛ ج ۳، صص ۲۷۸ و ۴۰۰.
۵. ابن عربی، *فصوص الحکم*، ج ۱، قاهرة، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۴۶م، ص ۸۴؛ *الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)*، ج ۱، ص ۵۹۶.
۶. همو، *فصوص الحکم*، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳.
۷. همو، *الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)*، ج ۲، ص ۲۷۲.
۸. همو، *الفتوحات المکیة (عثمان یحیی)*، ج ۲، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م، ص ۲۲۱؛ *الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)*، ج ۱، ص ۱۱۸.
۹. همان، ج ۲، ص ۲۹۸.

محل ظهور اسماء است، می‌تواند خلیفة الله فی أرضه شود.^۱ ابن عربی معتقد بود: «إن الخلافة سر الله فی البشر».^۲ هم‌چنین وی عبد عارف را خلیفة حق فی أرض می‌داند^۳ و انسان کامل را بدل و خلیفة الحق می‌داند.^۴ او ولی را سید الارواح خلیفة الرحمن! می‌خواند^۵ و هم‌چنین از عبارت «خلیفة الرحمن» در دیوان خود استفاده می‌کند.^۶ ابن سودکین مهدی را خاتم الولاية المحمدية و خلیفة الله می‌داند.^۷ شیخ نجم‌الدین رازی معنای «خلافة الله»، «سلطنت» و «ظلّ الله» را به هم پیوند داد. پس سلطنت خلافت حق است و سلطان ظلّ الله باشد؛^۸ هم‌چنین گوید که در اختصاص انسان به اسم خلافة کرامتی برای او وجود دارد که در شیء دیگری از موجودات وجود ندارد؛ کسی که بر نور خداوندی است پس می‌شود خلیفة الله فی أرضه و آشکار می‌کند انوار صفاتش را در این عالم با عدل و احسان و رافت و رحمت و عزت و قهر و غضب و انتقام، این صفات در حیوانات آشکار نمی‌شود و نه در فرشته، همانند آنچه بر هاروت و ماروت گذشت، پس انسان مخصوص به خلافت و قبول نور الله است و فرشتگان مستحق این خلافت نیستند؛ پس وقتی عبد با عدل متجلی شود، خلیفة الاهی می‌شود که حکم می‌کند با عدل در زمین، و این خلافتش در همه صفات است.

۱. همان، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳. همو، ذخائر الاعلاق شرح ترجمان الاشواق، تحقیق خلیل عمران المنصور، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۲۰ق، ص ۹۸.

۴. همو، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج ۳، ص ۲۸۰.

۵. همو، مجموعه رسائل (مجلدان)، کتاب الاسرى إلى مقام الأسرى، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۶۷ق، ص ۱۶.

۶. همو، دیوان، تحقیق احمد حسن بسج، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۲۳ق، ص ۲۰۱.

۷. مجهول ابن سودکین، شرح التجلیات الإلهیة (کشف الغایات)، تحقیق محمد عبدالکریم النمری، بیروت، دارالکتب العلمية، ۲۰۰۴م، ص ۵۶.

۸. رازی، نجم‌الدین، مرصاد العباد، تهران، ۱۳۲۲ق، ص ۲۱۵.

در حقیقت روح خلیفة الله است، و جسد خلیفه روح است.^۱ مولوی اصطلاح «خلیفة الله» را به کار نمی‌برد؛ ولی در مثنوی در مصراع‌هایی چنین می‌سراید: «از خلیفة حق و صاحب همتی» و «اندر این دور ای خلیفة حق توی» و هم‌چنین «نایب رحمان خلیفة کردگار».^۲ صدرالدین قونوی بیان می‌کند که کامل‌ترین خلق در معرفت به خداوند در هر دوره‌ای خلیفة الله است، و او انسان کامل آن دوره است.^۳ عزیز الدین نسفی گوید: بدان، که در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است و روح انسانی عرش خلیفه خدای و روح حیوانی کرسی خلیفه خدای است.^۴ ابن سبعین در «رسالة فی عرفة» از مجموعه رسائل خود، اصطلاح «خلیفة الله» را به کار برده است.^۵ عقیف الدین تلمسانی مهدی موعود را خلیفة الله می‌داند؛ در جای دیگری «أویس القرنی» را خلیفة الله الباطن در آن زمان می‌داند؛ هم‌چنین وی ولی صاحب مقام را خلیفة الله می‌داند؛^۶ جای دیگر شیخ سلوک را خلیفة الله می‌داند، که او کامل زمان و قطب الأقطاب است؛ هم‌چنین وی اصطلاح «سرّ الخلافة» را به کار می‌برد.^۷ عبد الرحمن انصاری اسیدی، قطب و غوث را فرد کامل و خلیفة الله در این عالم می‌داند و این رتبه آخرین رتبه انسانی و اولین رتبه ملائکه است.^۸ عبدالعزیز درینی، آدم را خلیفة الله

۱. همو، منارات السائرین إلى حضرة الله و مقامات الطائرین، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق، صص ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۵، ۱۷۱-۱۷۲.
۲. مولانا جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تحقیق توفیق سبجانی موضوع، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ش، صص ۱۱۰، ۲۹۸، ۶۴۲.
۳. صدرالدین القونوی، الفکوک، (نسخه خطی براساس نسخه ۷۲۷ کتابخانه یوسف آغاقونیه)، ص ۱۸۰.
۴. عزیزالدین نسفی، زیادة الحقائق، تحقیق حق وردی ناصری، تهران، طهوری، ۱۳۸۱ش، ص ۹۹.
۵. ابن سبعین، عبدالحقین ابراهیم، رسائل، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق، صص ۴۶، ۴۷.
۶. تلمسانی، عقیف الدین سلیمان، شرح مواقف النفی، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق، صص ۵۲، ۶۲، ۶۴، ۲۳.
۷. التلمسانی، عقیف الدین، شرح منازل السائرین، ج ۱، تحقیق عبدالحفیظ منصور، قم، بیدار، ۱۳۷۱ش، ص ۱۲۱؛ ج ۲، ص ۳۴۰.
۸. الانصاری الاسیدی، عبد الرحمن بن محمد، مشارق أنوار القلوب و مفتاح أسرار الغیوب، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ص ۹۳.

می‌گوید.^۱ احمد اسکندری معتقد است که انسان جامع همه حقائق وجودی مادی و معنوی است، این جمع حقائق خلقی وجود، و حقائق روحی ملکوتی و حقائق حقی امری جبروتی، منجر شد به برتری منزلت انسان بین مخلوقات، و اهلیت داد او را برای این که خلیفة الله فی أرضه و حامل امانت الهی باشد.^۲ بهاء الدین سلطان ولد (فرزند مولوی) در تفسیر *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* می‌گوید آدم خلیفه خدا شد، تا اهل زمین و آسمان را ارشاد کند و به مقصود رساند.^۳ فریدون سپهسالار خضر را خلیفة الله فی الارض نام می‌برد.^۴ عبد الرزاق کاشانی معتقد است که روح اعظم حقیقت باطنی و آن امری است که انسان با آن مستحق خلافة می‌شود، انسان عالم صغیر است و او خلیفة الله فی الأرض است، و انسان کبیر خلیفة الله فی السماء و الأرض است.^۵ در جای دیگر گوید کسی که حق را با معرفت تام حقیقی می‌شناسد، او کامل‌ترین خلق در معرفت به خدا در هر زمان و عصری است و او خلیفة الله است و کامل آن عصر است.^۶ باخرزی معتقد است محمد رسول الله که صاحب فقر اتم است و مظهر اسم الله است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و احکام است و به حقیقت عبدالله و رسول الله و خلیفة الله و حاجب فقر اتم بود.^۷ افلاکی،

۱. درینی، عبدالعزیز، *طهارة القلوب و الخضوع لعلام الغیوب*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق، ص ۲۱۵.

۲. الاسکندری، احمد، *اللطائف الإلهیة فی شرح مختارات من حکم العظائیة*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق، ص ۱۶.

۳. سلطان ولد، بهاء الدین (فرزند مولوی)، *انتهانامه*، تحقیق محمدعلی خزانه دارلو، تهران، روزنه مکان، ۱۳۷۶ش، ص ۲۴۲.

۴. سپهسالار، فریدون، *زندگینامه مولانا جلال الدین*، ج ۱، تحقیق سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۷۸ش، ص ۲۳.
۵. عبدالرزاق کاشانی، *کشف الوجوه الغرلمعانی نظم الدر*، تحقیق احمد فرید المزیلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، صص ۲۱-۲۲.

۶. همو، *لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام*، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح؛ توفیق علی وهیة، عامر النجار، ج ۲، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۶ق، صص ۳۷۴، ۶۰۹.

۷. یحیی باخرزی، *أوراد الأحباب و فصوص الأدب*، تحقیق ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش، صص ۳۷-۳۸.

چلبی حسام الحق (حسام الدین چلبی) را خلیفة الله می خواند.^۱ قیصری نیز انسان کامل را خلیفة الله گوید.^۲ سید حیدر آملی امام علی را خلیفة الله دانست.^۳ هم چنین او حجة القائم، صاحب الزمان مهدی را خلیفة الله دانست؛^۴ علاوه بر این مهدی خلیفة الله الأعظم و قطبی است که عالم بر محور او می چرخد.^۵ عبد الکریم جیلی می گوید قطب همان خلیفة الله فی أرضه است؛^۶ وی در جای دیگر می گوید عنایت الهی بر نوع انسانی به وسیله کمال رحمانی پیشی گرفت، پس هر فردی از افراد نوع انسان «خلیفة الله فی العالم» است؛ زیرا متصف به صفات خداوندی است و ذات انسان از نور ذات الهی است.^۷ اما علاء الدین مهائمی از عرفای هندی در شرح فصوص استدلال می کند، که در جایگاه تأویل معنای واژه خلیفة، تعدد داشتن خلفاء با خلیفة رسول الله بودن سازگار است نه با خلیفة الله بودن.^۸ شیخ بهایی در کشکول در مدح امام مهدی وی را «خلیفة رب العالمین و ظلّه» می داند. هم چنین شیخ بهایی در مدح امام علی نیز وی را خلیفة الله می خواند.^۹

۱. افلاکی، احمد بن اخی، مناقب العارفين، ج ۱، آنکارا، ۱۹۵۹م، صص ۶، ۴۳۰؛ ج ۲، ص ۷۳۹.
۲. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم (القیصری)، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش، ص ۲۴.
۳. سید حیدر آملی، تفسیر المحيط الأعظم، ج ۱، تحقیق محسن موسوی تبریزی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۲۹؛ ج ۳، ص ۳۴۴.
۴. همو، المقدمات من کتاب نص النصوص، تهران، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه پژوهش های علمی در ایران، ۱۳۵۲ش، ص ۲۴۵.
۵. همو، أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، تحقیق محسن موسوی تبریزی، قم، نور علی نور، ۱۳۸۲ش، ص ۳۷۹؛ تفسیر المحيط الأعظم، ج ۳، ص ۳۴۴.
۶. عبد الکریم الجیلی، الأسفار عن رسالة الأنوار فيما يتجلى لأهل الذكر من الأنوار، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، ص ۱۵۰.
۷. همو، المناظر الإلهیة، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۴م، ص ۶۴.
۸. مهائمی، علاء الدین، خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم، تحقیق شیخ احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق، ص ۴۹۴.
۹. شیخ بهایی، کشکول، ج ۱، تحقیق محمد الکریمی، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق، صص ۲۳۴، ۲۶۳.

اما در متون سیاسی و اداری نیز سلطان را «خلیفة الله فی أرضه» دانستند.^۱ به طور نمونه در مورد ملک‌شاه سلجوقی گفته شد که «سُلطان خلیفة الله فی أرضه» است.^۲ اصطلاح «خلیفة الله» در برخی آثار فلسفی، به طور نمونه در رسائل اخوان الصفا^۳ هم چنین الهیات ابن سینا^۴ و آثار شیخ اشراق^۵ و در برخی آثار کلامی مانند آثار ابن فورک^۶ و جوینی^۷ نیز به کار رفت.

اما گروهی از فقها، متکلمین، مفسرین و مورخین با استناد به نظر جمهور علماء زمان خود، کاربرد این اصطلاح را جایز نمی‌دانسته‌اند و نسبت به آن انتقاد نمودند، مانند: ماوردی،^۸ فرآ،^۹ میبیدی،^{۱۰} بغوی،^{۱۱} نووی،^{۱۲} ابن الرِّفعة،^{۱۳} ابن جماعة،^۱ ابن قیِّم،^۲ فیومی،^۳

۱. ابن منقذ، أسامة، لباب الآداب، تحقیق احمد محمد شاکر، قاهرة، مكتبة السنة، ۱۴۰۷ق، ص ۵۸.
۲. راوندی، محمد، راحة الصادور و روایة السرور در تاریخ آل سلجوق، محقق محمد اقبال، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش، ص ۱۲۵.
۳. رسائل اخوان الصفا و خَلان الوفاء، ج ۱، الدار الاسلامیة، بیروت، ۱۴۱۲ق، صص ۲۹۷، ۳۰۶، ج ۳، ص ۱۷۴.
۴. ابن سینا، شفا، الهیات، الأب قنوانی، سعید زاید، جمهوریة العربیة مصریة، القاهرة، الهیات العامة لشئون المطابع الامیریة، ۱۹۶۰م، ص ۴۵۵.
۵. سهوردی، شیخ اشراق شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات، حکمة الاشراق، ج ۲، تحقیق هانری کرین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش، صص ۱۱-۱۲؛ مجموعه مصنفات، الواح عمادی، ج ۳، تحقیق حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۹۴.
۶. ابن فورک، محمدبن‌الحسن، تفسیر القرآن، ج ۲، تحقیق علال عبدالقادر بدویش، مکتة جامعة أم القرى، ۱۴۳۰ق، ص ۲۷۹.
۷. جوینی (امام‌الحرمین)، محمد ابوالمعالی، البرهان فی اصول الفقه، ج ۱، تحقیق صلاح‌بن محمدبن عویضة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق، ص ۲۵۷.
۸. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیة، محقق احمد جاد، قاهرة، دارالحدیث، ۱۴۲۷ق، ص ۳۹.
۹. فرآ، ابویعلی، الأحکام السلطانیة، تصحیح محمد حامد الفقی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق، ص ۲۷.
۱۰. میبیدی، احمد، ج ۸، ص ۳۳۹.
۱۱. بغوی، حسین، شرح السنة، ج ۱۴، تحقیق شعیب الأرنؤوط، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق، ص ۷۵.
۱۲. نووی، ابوزکریا، الأذکار، تحقیق عبدالقادر أرنؤوط، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق، صص ۳۶۰-۳۶۱.
۱۳. ابن الرِّفعة، ابوالعباس نجم‌الدین، کفایة النبیہ شرح التنبیہ فی فقه الامام الشافعی، ج ۱۸، تحقیق مجدی محمد سرور باسلوم، ۲۰۰۹م، ص ۳.

دمیری،^۴ ابن خلدون؛^۵ در این بین کسی چون ابن تیمیة معتقد بود، خداوندی که حی، قیوم، شهید، مدبر برای بندگانش است و منزّه از مرگ و خواب و غیبت است، نیازی به جانشین ندارد؛^۶ و آن اعتقاد را منسوب به طایفه‌ای از «اتحادیه» و دیگران دانست.^۷ رشید رضا نیز آدم را خلیفه گروهی منقرض شده از نوع حیوان ناطق در زمین دانست.^۸

نتیجه

ریشه واژه «خلیفة» خَلَفَ به معنای قائم مقام و بدل و عوض می‌باشد؛ در قرآن به صورت «يُخَلِّفُ»، «يَخْلُفُ»، «خَلَفَ»، «خَلْفَ»، «اخْلَفَ»، «خَلَفْتُمُو»، «خَلْفَهُ»، «اسْتَخْلَفَ»، «خَلَّافَ» و خلفاء ذکر شده است؛ خلیفة به معنای کسی است که جایگزین و جانشین و بدل غیر از خودش (دیگری) و فرد رفته و گذشته می‌شود و نائب و قائم مقامش می‌شود؛ این معنا به ویژه با «أذهب» و «أورث» و «استبدل» در قرآن مرتبط است. پس واژه‌های «خَلَّافَ» و «خُلَفَاءَ» با واژه «وَارِثِينَ» هم معنا هستند، معنای دوم که نادرتر است در آیه ۳۰ سوره بقره «ساکن و مقیم» در زمین است؛ در باب واژه «خلیفة» در آیه ۳۰ سوره بقره مفسرین اشاره می‌کنند که قبل از آدم، جن، ابلیس، ملائکه و یا موجوداتی مانند انسان قبل از آدم ساکن زمین بوده‌اند؛ و در نتیجه آدم جانشین و جایگزین آنان گردیده است. اما در باب معنای «سلطان»، که بیشتر با

۱. ابن جماعه، بدرالدین، *تحریر الأحكام فی تدبیر اهل الإسلام*، تحقیق فؤاد عبدالمنعم احمد، المحاکم الشرعية و الشئون الدینیة بدولة قطر، ۱۴۰۵ق، ص ۵۷.
۲. ابن قیم الجوزیة، محمد، *زادالمعاد فی هدی خیر العباد*، ج ۲، لبنان و کویت، مؤسسة الرسالة و مكتبة المنار الإسلامية، ۱۴۱۵ق، صص ۴۷۴-۴۷۵.
۳. فیومی، احمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم، دارالهجرة، ۱۴۱۴ق، ص ۱۷۸.
۴. دمیری، کمال‌الدین، *النجم الوهاج فی شرح المنهاج*، ج ۹، دارالمنهاج، ۱۴۲۵ق، ص ۵۹.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۱، ص ۲۳۹.
۶. ابن تیمیة، *منهاج السنة النبویة*، ج ۸، محقق محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، ۱۴۰۶ق، ص ۲۵۶.
۷. ابن تیمیة، محمد، *بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة*، ج ۶، محقق عبدالرحمن بن عبدالکریم البیحی، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۲۶ق، ص ۵۷۷.
۸. رضا، محمدرشید، *تفسیر المنار*، ج ۱، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م، ص ۲۱۵.

توجه به آیه ۲۶ سوره ص معنا گردیده است، می‌توان گفت واژه «خلیفه» به معنای جایگزینی داود بر جایگاه طالوت (شائول) پادشاه قبل از خود است؛ پس می‌توان بیان کرد که این‌جا نیز معنای اصلی خلیفه همان جانشین و جایگزین است. در منابع تفسیری متقدم در ابتدا با توجه به آیه ۳۰ سوره بقره، و آیه ۲۶ سوره ص، فقط آدم و داود را مصداق «خلیفه» می‌دانستند؛ با گذشت زمان تحول معنایی در واژه «خلیفه» ایجاد شد و اصطلاح «خلیفه الله» که در مجموع در زمان پیامبر اسلام و اصحاب ایشان کاربردش شایع نبوده است و از کاربرد آن پرهیز جدی نموده‌اند؛ رایج گردید. مفسران مسلمان متقدم نیز که جهت‌گیری لغت‌شناسانه داشتند و تا حدی به متون یهودی، مسیحی دسترسی داشتند معنای اصلی واژه خلیفه و هم‌خانواده‌هایش را «جانشین و جایگزین» می‌دانستند، می‌توان گفت که در دوره بنی‌امیه، مفسران ارتباطی بین واژه قرآنی خلیفه و واقعیت سیاسی-دینی نهاد خلافت ایجاد نمی‌کردند. این تمایل در حدود نیمه قرن دوم آغاز به تغییر کرد، که تفسیری جامع‌تر آشکار شد، و با اشاره‌ای از جانب سندی و سپس طبری، آمیزش کاملی بین خلافت قرآنی و رأس خلافت اسلامی ایجاد شد. طبری، در آیه مربوط به آدم، سلطان اعظم را خلیفه می‌خواند. این موضع تأکید می‌کند که عنوان «خلیفه» برای رأس سیاست اسلامی خلاصه‌ای است از عبارت «خلیفه الله» و عنوان اخیر را اغلب خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس به کار می‌بستند. در زمان خلفای اموی «خلیفه رسول الله» جای خود را به «خلیفه الله» داد. خلفای اموی و عباسی به هدف تقدس بخشیدن و مشروعیت دادن به حکومتشان خود را «خلیفه الله» خواندند. در زمان بنی‌عباس علاوه بر استفاده از اصطلاح «خلیفه الله»، در همین راستا، و شاید برای تأکید بر صبغه الهی حکومتشان، اضافه شدن نام «الله» به نام خلفاء نیز رایج می‌گردد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد اصطلاح «خلیفه الله» به تدریج از ادبیات سیاسی به ادبیات تفسیری، عرفانی، فلسفی، و کلامی انتقال می‌یابد و معنای آن عمومیت می‌یابد، و گفته می‌شود که انسان و نوع بشر خلیفه الله در زمین محسوب می‌شوند. این اصطلاح و آموزه در طول قرون متمادی گذشته همواره منتقدان و مخالفان برجسته‌ای داشته است.

منابع

- قرآن کریم
- کتاب مقدس
- ابن أباض، عبدالله، «سيرة عبدالله بن اباض الى عبدالملك بن مروان»، السير و الجوابات لعلماء و أئمة عمان، تحقيق سيدة اسماعيل كاشف، وزارة التراث القومي و الثقافة سلطنة عمان، ۱۴۰۶ق.
- ابن أبي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، محقق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
- ابن اثير، عزالدين، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.
- ابن اثير، مبارك، النهاية في غريب الحديث و الاثر، محقق محمود طناحي و طاهر زاوي، قم، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۳۶۷ش.
- ابن اعثم الكوفي، ابو محمد، الفتوح، تحقيق علي شيري، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
- ابن الرقعة، ابوالعباس نجم الدين، كفاية النبيه شرح التنبيه في فقه الامام الشافعي، تحقيق مجدى محمد سرور باسلوم، ۲۰۰۹م.
- ابن الطقطقي، محمد، الفخرى، محقق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دارالقلم العربي، ۱۴۱۸ق.
- ابن العمراني، محمد، الإنباء في تاريخ الخلفاء، محقق قاسم السامرائي، القاهرة، دارالآفاق العربية، ۱۴۲۱ق.
- ابن الفقيه، ابو عبدالله احمد الهمداني، البلدان، محقق يوسف الهادي، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۱۶ق.
- ابن بطوطة، رحلته، محقق محمد عبدالمنعم العريان و مصطفى القصاص، بيروت، دارإحياء العلوم، ۱۴۰۷ق.
- ابن تيمية الحراني، محمد، بيان تلبيس الجهمية، في تأسيس بدعهم الكلامية، محقق عبدالرحمن بن عبدالكريم اليحيى، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۲۶ق.
- ابن جماعة، بدرالدين، تحرير الأحكام في تدبير اهل الإسلام، تحقيق فؤاد عبدالمنعم احمد، المحاكم الشرعية و الشؤون الدينية بدولة قطر، ۱۴۰۵ق.
- ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن، ذم الهوى، محقق مصطفى عبدالواحد، قاهره، ۱۹۶۲م.
- ابن جوزي، عبدالرحمن، المنتظم في التاريخ الأمم و الملوك، محقق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۲ق.

- همو، *زاد المسير في علم التفسير*، محقق عبدالرزاق المهدي، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۲۲ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *تاريخ*، محقق خليل شحادة، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۸ق.
- ابن خياط، خليفة، *التاريخ*، محقق أكرم ضياء العمري، رياض، دارالطبية، ۱۴۰۵ق.
- ابن سبعين، عبد الحق بن ابراهيم، *رسائل*، تحقيق احمد فريد المزيدي، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۸ق.
- ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، محقق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۰ق.
- ابن سينا، الشفا، الهيات، محقق الأب قنواني و سعيد زايد، القاهرة، الهيات العامة لشئون المطابع الاميرية، ۱۹۶۰م.
- ابن عبدالبر، ابو عمر، *الاستيعاب في معرفة الأصحاب*، محقق علي محمد الجاوي، بيروت، دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
- ابن عبدالحكم، أبو محمد، *سيرة عمر بن عبدالعزيز*، محقق احمد عبيد، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۴ق.
- ابن عربي، *تفسير ابن عربي (تأويلات عبدالرزاق)*، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.
- همو، *رحمة من الرحمن في التفسير و اشارات القرآن*، محقق محمود غراب، دمشق، المطبعة النصر، ۱۴۱۰ق.
- همو، *ديوان*، تحقيق احمد حسن بسج، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۳ق.
- همو، *مجموعه رسائل ابن عربي (مجلدان)*، كتاب الاسرى إلى مقام الأسرى، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۳۶۷ق.
- همو، *الفتوحات المكيه (اربع مجلدات)*، بيروت، دارالصادر.
- همو، *الفتوحات المكيه (عثمان يحيى)*، ج ۲، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۹۹۴م.
- همو، *ذخائر الاعلاق شرح ترجمان الاشواق*، تحقيق خليل عمران المنصور، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۰ق.
- همو، *فصوص الحكم*، القاهرة، داراحياء الكتب العربية، ۱۹۴۶م.
- ابن عماد حنبلي، شهاب الدين ابوالفلاح، *شذرات الذهب في اخبار من ذهب*، محقق الأرنؤوط، دمشق، دار ابن كثير، ۱۴۰۶ق.

- ابن ماجه، محمد ابو عبدالله القزويني، سنن، محقق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر.
- ابن مزاحم، نصر، وقعة صفين، محقق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مؤسسة العربية الحديثة.
- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بيروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن منقذ، أسامة، لباب الأدب، محقق احمد محمد شاكر، القاهرة، مكتبة السنة، ۱۴۰۷ق.
- ابوالفتوح رازی، حسين، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، محقق محمد جعفر ياحقي و محمد مهدي ناصح، مشهد، بنياد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- ابوحیان، محمد، البحر المحيط في التفسير، محقق صدقي محمد جميل، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۰ق.
- ابوداود، سليمان، سنن، محقق محمد محي الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر.
- ابوزهره، محمد، زهرة التماسير، بيروت، دارالفكر.
- احمد بن حنبل، مسند، مصر، مؤسسة قرطبة.
- أخبار الدولة العباسية وفيه أخبار العباس و ولده، مؤلف مجهول، محقق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار المطليبي، بيروت، دارالطليعة، ۱۳۹۱ق.
- اخفش، سعيد، معاني القرآن، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۳ق.
- ارمي علوي، محمدامين، تفسير حقائق الروح و الريحان في روابي علوم القرآن، بيروت، دارطوق النجاة، ۱۴۲۶ق.
- الاسكندري، احمد، اللطائف الإلهية في شرح مختارات من الحكم العطائية، تحقيق عاصم ابراهيم الكيالي الحسيني الشاذلي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
- اصفهاني، حافظ ابونعيم، حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، تحقيق محمدرضا شفيعي كدكني، القاهرة، دار ام القراء للطباعة و النشر.
- افلاكي، احمد بن اخي، مناقب العارفين، بي نا، أنكارا، ۱۹۵۹م.
- امام علي، نهج البلاغه، محقق صبحي الصالح، القاهرة، دارالكتاب المصري، بيروت، دارالكتاب اللبناني، ۱۴۲۵ق.
- الانصاري الاسيدي، عبدالرحمن، مشارق أنوار القلوب و مفتاح أسرار الغيوب، تحقيق عاصم ابراهيم الكيالي الحسيني الشاذلي، بيروت، دارالكتب العلمية.
- آلوسی، محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، محقق علي عبدالباري عطية،

- بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- بارتولد، خلیفه و سلطان، مختصری درباره برمکیان، ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.
 - بغوی، حسین، شرح السنه، محقق شعیب الأناووط، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
 - همو، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، محقق عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
 - بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، محقق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
 - بهاءالدین سلطان ولد (فرزند مولوی)، انتها نامه، تحقیق محمدعلی خزانه دارلو، تهران، روزنه، ۱۳۷۶ش.
 - ترمذی، محمد، سنن، محقق احمد محمد شاکر و آخرون، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
 - تلمسانی، عفیف الدین سلیمان، شرح منازل السائرین، تحقیق عبدالحفیظ منصور، قم، بیدار، ۱۳۷۱ش.
 - همو، شرح مواقف النفری، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.
 - ثعالبی، عبدالرحمن، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، محقق محمد علی معوض و عادل احمد عبدال موجود، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
 - ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، محقق ابومحمد بن عاشور، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
 - ثقفی کوفی، ابراهیم، الفارات، محقق میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ش.
 - جوهری، اسماعیل، الصحاح، محقق خلیل مامون شیخا، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۹ق.
 - جوینی (امام الحرمین)، محمد، البرهان فی اصول الفقه، محقق صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
 - حسان بن ثابت، دیوان، شرح و هوامش عبدالله مهنا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
 - حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر.
 - حکیم ترمذی، ریاضة النفس، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
 - خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، دارالفکر العربی.
 - درینی، عبدالعزیز، طهارة القلوب و الخضوع لعلام الغیوب، پدیدآور: عبدالعزیز درینی، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.

- دمیری، کمال‌الدین، *النجم الوهاج فی شرح المنهاج*، دارالمنهاج، ۱۴۲۵ق.
- دینوری، ابوحنیفه احمد، *الأخبار الطوال*، محقق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، محقق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- رازی، نجم‌الدین، *مرصاد العباد*، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۲ق.
- راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، محقق صفوان عدنان الداودی، دمشق، بیروت، دارالقلم، دارالشامیه، ۱۴۱۶ق.
- راوندی، محمد، *راحة الصدور و روایة السرور در تاریخ آل سلجوق*، محقق محمد اقبال، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- رسائل اخوان الصفا و خُلمان الوفاء، بیروت، الدار الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.
- رضا، محمد رشید، *تفسیر المنار*، الطباعة الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
- روزبهان بقلی شیرازی، *المصباح فی مکاشفة بعث الأرواح*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.
- همو، *تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن*، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۸م.
- همو، *تقسیم الخواطر*، تحقیق احمد فرید المزیدی، قاهرة، دار الآفاق العربیة، ۱۴۲۸ق.
- همو، *رسالة القدس*، تحقیق جواد نوربخش، تهران، انتشارات یلدا قلم، ۱۳۸۱ش.
- همو، *مشرب الأرواح*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، محقق ابراهیم التریزی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
- زحیلی، وهبة، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، بیروت، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- همو، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*، محقق مهنا عبدالامیر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

۱۴۱۲ق.

- سپهسالار، فریدون بن احمد، *زندگینامه مولانا جلال الدین مولوی*، تحقیق سعید نفیسی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۸ش.
- السلمی، ابو عبدالرحمن، *المقدمة فی التصوف*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
- سمرقندی، نصرین محمد، *بحرالعلوم*، محقق ابو سعید عمر بن غلامحسن عمروی، بیروت، دارالفکر.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، *الأنساب*، محقق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق.
- سمعانی، احمد، *روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتحاح*، تحقیق نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- سنایی، ابو المجد مجدود بن آدم، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- سهروردی، شهاب الدین ابوحفص، *عوارف المعارف*، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۷ق.
- سهروردی، شیخ اشراق، *مجموعه مصنفات*، الواح عمادی، محقق حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش.
- همو، *مجموعه مصنفات*، *حکمة الاشراق*، محقق هانری کرین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش.
- سیدحیدر آملی، *أنوار الحقیقه و أطوار الطریقه و أسرار الشریعه*، تحقیق محسن موسوی تبریزی، قم، نور علی نور، ۱۳۸۲ش.
- همو، *تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم*، محقق محسن موسوی تبریزی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ق.
- همو، *المقدمات من کتاب نص النصوص*، تهران، قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه پژوهشهای علمی در ایران، ۱۳۵۲ش.
- سیوطی، جلال الدین، *تفسیر الجلالین*، محقق عبدالرحمن ابن ابی بکر سیوطی، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
- شرتونی، سعید، *اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*، مکتبه لبنان، ۱۹۹۲م.
- شوکانی، محمد، *فتح القادیر*، دمشق، بیروت، دارابن کثیر، دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.

- شیخ بهایی، کشکول، تحقیق محمد الکریمی، بیروت، اعلامی، ۱۴۰۳ق.
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمد، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
- صدرالدین القونوی، الفکوک، (نسخه خطی بر اساس نسخه ۷۲۷ کتابخانه یوسف آغا قونیه).
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، حسین محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۸ق.
- طبرسی، فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، محقق محمد جواد بلاغی، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد، تاریخ الأمم و الملوک، محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
- همو، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
- طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین و مطلع النیرین، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۴ق.
- طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، محقق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- همو، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن خرمان، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
- عبدالرزاق کاشانی، لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام، تحقیق احمد عبد الرحیم السایح، توفیق علی وهبه، عامر النجار، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۶ق.
- عبدالکریم الجیلی، الأسفار عن رساله الأنوار فیما یتجلی لأهل الذکر من الأنوار، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
- عبدالرزاق کاشانی، کشف الوجوه الغر لمعانی نظم الدر، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
- عبدالقادر گیلانی، الفتح الربانی و الفیض الرحمانی، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۶ق.
- عبدالکریم الجیلی، المناظر الإلهیه، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۴م.
- عزیزالدین نسفی، زبده الحقائق، تحقیق حق وردی نصری، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱ش.
- عین القضاة همدانی، شرح کلمات بابا طاهر العریان، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۷م.

- غزالی، ابوحامد، *إحياء علوم الدين*، تحقيق عبدالرحيم بن حسين حافظ عراقى، بيروت، دارالكتاب العربى.
- همو، *التبر المسبوك فى النصيحة الملوك*، محقق احمد شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۹ق.
- همو، *ميزان العمل*، محقق سليمان دنيا، قاهرة، دارالمعارف.
- همو، *مكاشفة القلوب المقرب إلى علام الغيوب*، تحقيق عبد المجيد طعمه حلبى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۲۲ق.
- غزنوى، محمود بن أبى الحسن، *باهر البرهان فى معانى مشكلات القرآن*، تحقيق سعاد بنت صالح بن سعيد باقى، جامعة أم القرى، مكة، ۱۴۱۹ق.
- فخررازى، محمد، *التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۴۲۰ق.
- فراء، أبويعلى، *الأحكام السلطانية*، تصحيح محمد حامد الفقى، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۱ق.
- فراهيدى، خليل، *العين*، دار و مكتبة الهلال.
- فريدالدين عطار نيشابورى، *ديوان عطار*، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۸۴ش.
- همو، *منطق الطير (نسخه خطى)*، تهران، مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۷۳ش.
- همو، *الهي نامه*، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۵۵ش.
- همو، *اسرارنامه*، تهران، بى نا، ۱۲۹۸ش.
- فيومى، احمد، *المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى*، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
- قرطبي، محمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.
- قلقشندى، ابوالعباس، *صبح الأعشى فى صناعة الأنشاء*، مؤسسة المصرية العامة وزارة الثقافة و الارشاد القومى.
- قيصرى، داود، *شرح فصوص الحکم (القيصرى)*، تحقيق سيد جلال الدين آشتيانى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۵ش.
- كبرى، نجم الدين، *فوائح الجمال و فوائح الجلال*، محقق يوسف زيدان، مصر، دارالسعاد الصباح، ۱۴۲۶ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، *الاصول الكافى*، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ش.
- گردبىزى، ضحاک، *زين الاخبار*، محقق عبدالحى حبيبي، دنياى كتاب، ۱۳۶۳ش.

- مالک، موطأ، محقق محمد فؤاد عبدالباقي، مصر، داراحيا التراث العربی.
- ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانية، محقق احمد جاد، قاهرة، دارالحديث، ۱۴۲۷ق.
- میرد، محمد، الكامل في اللغة و الأدب، محقق زرزور نعيم و تغاريد بيضون، بيروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۰۹ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مجهول/ابن سودکين، شرح التجليات الإلهية (كشف الغايات)، تحقيق محمد عبد الكريم النمری، بيروت، دار الکتب العلمية، ۲۰۰۴م.
- محاسبي، حارث، الوصايا، تحقيق عبد القادر احمد عطا، بيروت، دار الکتب العلمية، ۱۹۸۶م.
- محمد بن منور، أسرار التوحيد في مقامات أبي سعيد، بطرزيبورغ (سن بطرزيبورگ)، الياس ميرزا بوراغانسکی، ۱۸۹۹م.
- مدرسی، محمدتقی، من های القرآن، تهران، دارمحيی الحسين، ۱۴۱۹ق.
- مستملی بخاری، اسماعيل، شرح التعرف لمذهب التصوف، تحقيق محمد روشن، تهران، اساطير، ۱۳۶۳ش.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاريخ گزيده، محقق عبدالحسين نوایی، اميرکبير، ۱۳۶۴ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، محقق اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
- مسکويه (الرازی)، ابوعلی، تجارب الامم، محقق ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۹ش.
- مسلم بن الحجاج، ابوالحسن، صحيح مسلم، محقق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، داراحياء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، بيروت، لندن، قاهرة، دارالکتب العلمية، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۴۳۰ق.
- مظهری، محمد ثناءالله، التفسير المظهری، محقق غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبه رشديه، ۱۴۱۲ق.
- مقاتل بن سليمان (بلخی)، تفسير مقاتل، محقق عبدالله محمود شحاته، بيروت، داراحياء التراث، ۱۴۲۳ق.
- مقدسی، مطهر، الباء و التاريخ، بورسعيد، مکتبه الثقافة الدينية.
- مولانا جلال الدين محمد بلخی، مثنوی معنوی، تحقيق توفيق سبحانی موضوع، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ۱۳۷۳ش.

- مهائمی، علاء‌الدین، *خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم*، محقق شیخ احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.
- میبیدی، احمد، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، محقق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
- نجم‌الدین رازی، *منازل السائرين الى حضرة الله و مقامات الطائرين*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
- نحاس، احمد، *اعراب القرآن*، منشورات محمد علی بیضون و دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۱ق.
- نسائی، ابو عبدالرحمن، سنن، محقق عبدالفتاح غده، حلب، مکتبة المطبوعات الاسلامیة، ۱۴۰۶ق.
- نسفی، عبدالله، *مدارک التنزیل و حقائق التأویل*، بیروت، دارنفاث، ۱۴۱۶ق.
- نووی، ابو زکریا، *الأذکار*، محقق عبدالقادر أرنؤوط، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- نیشابوری، نظام‌الدین، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، محقق زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
- واقدی، محمد، *المغازی*، محقق مارسون جونس، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.
- هواری، هود، *تفسیر کتاب الله العزیز، الجزائر، دارالبصائر*، ۱۴۲۶ق.
- هیثمی، علی، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، قاهره، بیروت، دارالریان للتراث، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م.
- یحیی باخرزی، *أوراد الأحاب و فصوص الآداب*، تحقیق ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- Kadi, Wadad, "Caliph", *Encyclopaedia of the Quran*, General Editer, Jane Dammen McAuliffe, Brill, Leiden, 2001.